نیمکت [bentʃ] n. نیمکت

نیمکت یک صندلی بلند برای دو یا چند نفر است.

→ در اکثر پارکها نیمکتهایی برای استراحت شهروندان وجود دارد.

مواجه شدن

مقابله کردن [kənˈfrʌnt] v

مقابله با یک موقعیت سخت یا شخص مقابله با آن است.

زن و شوهر باید درمورد مشکلاتشان با یکدیگر روبرو شوند.

دیزی

daisy [ˈdeɪzɪ] n دیزی

دیزی گل کوچکی است با گلبرگهای سفید و یک مرکز زرد.

da چند گل مروارید در این مزرعه پرورش یافت.

اختلاف نظر

اختلاف [diˈspjuːt] n اختلاف نظر

اختلاف بحث یا اختلاف نظر است که مردم دارند.

→ کارن و برایان اغلب در مورد چیزهای احمقانه اختلاف دارند.

وحشت

horror [ɔhɔ: rər] n. وحشت

وحشت احساس بسیار ترسیدن یا شوکه شدن است.

→ تماشاگران با حضور شبح در فیلم از ترس فریاد زدند.

حادثه

incident [ˈɪnsədənt] n. حادثه

حادثه رویدادی است که معمولاً خوشایند نیست.

→ آقای ویلسون در آنجا بیمار شد و مجبور شد آنجا را ترک کند.

غبار

mist [mist] n غبار

مه آبی است که می توانید آن را در هوا یا روی سطح ببینید.

→ جنگل پوشیده از غبار بود.

هدف - شی

object [bdʒɪkt] n. هدف - شی

یک شی یک چیز بی جان است که می توانید ببینید یا لمس کنید.

cart سبد خرید پر از اشیا بود.

یتیم

orphan [ˈɔːrfən] n. یتیم

یتیم کودکی است که پدر و مادر ندارد.

→ یتیم مرتباً در طول شب گریه می کرد.

طرح

plot [plɔt] v طرح

نقشه کشیدن این است که برای انجام کاری نادرست یا ناپسند ، برنامه ای مخفی تنظیم کنید.

→ این گروه قصد داشت گزارش های مالی شرکت را خراب کند.

باردار

باردار [ˈpregnənt] adj. باردار

وقتی ماده ای حامله است ، قصد دارد بچه دار شود.

woman زن باردار در حال خرید لباس کودک بود.

خشم

rage [reɪdʒ] n. خشم

خشم یک احساس بسیار عصبانی است.

وقتی یارانش غذا را خراب کردند آشپز پر از خشم شد.

انتقام

انتقام [rɪˈvendʒ] n. انتقام

انتقام کاری است که شما برای آسیب زدن یا مجازات کردن فردی که به شما آسیب می رساند انجام می دهید.

→ او عروسک خواهرش را پس از از دست دادن کتاب مورد علاقه خود ، به انتقام گرفت.

شرم

شرم [ʃeɪm] n شرم

شرم یک احساس بد در مورد کارهایی است که اشتباه انجام داده اید.

→ پسر از جای نادرست لباس خود احساس شرم کرد.

آه کشیدن

sigh [saɪ] v. آه کشیدن

آه کشیدن این است که با صدای بلند نفس بکشید و نشان دهید خسته یا غمگین هستید.

→ مولی وقتی به تمام اطلاعاتی که برای تحقیق در موردش داشت نگاه کرد ، آهی کشید.

دزدکی حرکت کردن

sneak [sniːk] v. دزدکی حرکت کردن

دزدکی حرکت کردن این است که بی سر و صدا حرکت کنید تا کسی شما را بشنود و شما را نبیند.

→ دزد از خانه بیرون رفت بدون اینکه کسی متوجه او شود.

یدکی

spare [spɛə: r] v. یدکی

پس انداز کردن چیزی به معنای دادن آن است زیرا شما بیش از آنچه که نیاز دارید دارید.

→ من می خواستم به او کمک کنم اما نمی توانم از لاستیک دریغ کنم.

ساقه

ساقه [stem] n ساقه

ساقه گیاه چوبی است که برگ یا گل می روید.

→ گل سرخ یک ساقه نازک و بلند داشت.

عصرانه

supper [ʌsʌpər] n. عصرانه

شام غذایی است که عصرانه خورده می شود.

"ما معمولاً ساعت 6:00 عصر در خانه من شام می خوریم.

مناقصه

tender [ˈtendə: r] adj. مناقصه

وقتی چیزی لطیف است ، جویدن آن نرم و آسان است.

meat گوشت بسیار لطیف بود و برای برش آن به چاقو احتیاج نداشت.

درخت گلابی جادویی

یک صبح خنک بود و چمنها غبارآلود بودند. بازار پر از جمعیت بود. یک کشاورز متوسط ​​به نام جک فریاد زد ، "گلابی برای فروش!" او روی یک نیمکت نشست و نقشه کشید که چگونه می تواند مردم را فریب دهد. سپس یتیمی به سمت گاری او آمد.

"آیا می توانی از یک گلابی دریغ کنی؟" او پرسید.

جک احساس خشم کرد. او پاسخ داد ، "شما هیچ پولی ندارید!"

"لطفا ، من چند روز است که شام ​​نمی خورم."

"نه!" کشاورز فریاد زد.

یتیم آهی کشید. با این حال ، یک خانم باردار این اختلاف را شنید و با جک روبرو شد. او گفت: "فقط یک گلابی به او بده." جک هیچ شرمنده ای نداشت و گفت نه. سرانجام مردی گلابی برای آن دختر خرید.

دختر به سرعت آن را خورد ، اما دانه را نجات داد. او می خواست انتقام بگیرد.

او به جک گفت ، "من راهی برای بدست آوردن صدها گلابی در یک روز می دانم. من به شما نشان خواهم داد که چگونه

او حفر سوراخ دختر را تماشا کرد. او دانه ها را در زمین ریخت. سپس او خاک را روی آن پهن کرد.

او گفت: "از نزدیک تماشا کن." "چند دقیقه دیگر ، یک ساقه رشد می کند. این به درختی تبدیل خواهد شد که پر از گلابی است! "

جک به خاک نگاه کرد ، اما اتفاقی نیفتاد. تنها اشیا there آنجا چند گل مروارید بود. او به دنبال آن دختر گشت ، اما او دختر را دور کرده بود.

سپس با وحشت به گاری خود نگاه کرد. خالی بود! ناگهان فهمید که یتیم او را فریب داده است. در حالی که جک منتظر رشد درخت بود ، مردم گلابی ها را از گاری او برده بودند. وقتی همه میوه های لطیف را می خوردند همه آنها می خندیدند. کشاورز احساس شرم کرد. این حادثه به او آموخت که مهربانتر باشد.